

شکر شکن شوند همه طوطیان هند

زین قند پارسی که به بنگاله می رود

تیرماه ۱۳۸۳ بود که از طریق مرکز گسترش زبان و ادبیات فارسی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی خبردار شدم که باید خود را برای سفر به بنگلادش و برپایی دومین دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی (مهرماه ۱۳۸۳) در این کشور آماده کنم. پیش از این در دوره های فراوانی که معمولاً با همت سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی و همکاری دانشگاه ها در ایران برای دانشجویان خارجی ترتیب داده می شود، شرکت، مسئولیت و تدریس داشته و با بسیاری از دانشجویان کشورهای مختلف در زمینه آموزش زبان فارسی کار کرده بودم، اما آموزش در کشوری دیگر، اولین تجربه من بود و اولین تجربه، معمولاً شیرین و به یادماندنی است. آنچه در این نوشتار می خوانید، حاصل این سفر کوتاه دو هفته ای است که از ۲۶ شهریور تا ۱۰ مهرماه به طول انجامید و نکته های قابل توجهی به من آموخت و شاید برای برنامه ریزان آموزش و گسترش زبان فارسی به ویژه در شبه قاره و دیگر علاقه مندان، سودمند باشد.

نگاهی به بنگلادش

«مرزهای این کشور را از شمال و غرب و شرق، هند محاصره کرده است. از شمال به ایالت آسام و بنگال غربی، از شرق به ایالت آسام و از غرب به ایالت بیهار بنگال غربی هند محدود می شود. در قسمت جنوب شرقی با کشور برمه هم مرز است و در جنوب آن، خلیج بنگال قرار دارد. این کشور به چهار ایالت چیتاگانگ، داکا، خولنا و راج شاهی تقسیم شده که هر کدام از ایالت ها به ۲۰ بخش تقسیم می شوند و هر بخش دارای چند بخش فرعی است.

شهرهای مهم بنگلادش عبارت اند از: داکا (پایتخت)، چیتاگانگ (بندر اصلی کشور در جنوب شرقی آن در کنار خلیج بنگال)، سیلپت (در شمال شرقی)، راجشاهی (در غرب)، بوگرا و خولنا. این کشور بربران و سیل خیز، دارای شش فصل است: بهار (از بهمن تا فروردین)، تابستان (از اواخر فروردین تا اواخر خرداد)، فصل بارانی (از آخر خرداد تا آخر مرداد)، فصل پاییز (از اواخر مرداد تا آخر مهر)، فصل شبنم (از آخر مهر تا آخر آذر)؛ زمستان (از اواخر آذر تا آخر بهمن). بنگلادش هفتمین کشور پرجمعیت جهان است. اکثر جمعیت آن در روستاها ساکن اند اما مهاجرت روستاییان به شهرها شدت یافته است.»^۱

هفت دانشگاه دارد که دانشگاه داکا قدیم ترین آنهاست و در سال ۱۹۲۱ تأسیس شده است. دانشگاه های دیگر در راجشاهی، چیتاگانگ، جهانگیر نگر، ممسنینگ و داکا هستند. در این کشور ۶۲ روزنامه و ۲۳۲

هفته نامه و ۱۳۲ ماهنامه منتشر می شود. اکثر روزنامه ها شخصی اند. مؤسسات انتشاراتی آثار خود را غالباً به زبان های بنگالی، انگلیسی، اردو و عربی منتشر می کنند.

زبان بنگالی

«بنگالی یکی از چهار زبان شاخه هندی زبان های هند و آریایی است که خود از دسته زبان های هند و ایرانی و از ریشه هند و اروپایی است. ابتدا از زبان های قومی شبه قاره بود اما امروزه زبان رسمی کشور بنگلادش (پاکستان شرقی پیشین) و بنگال غربی (از ایالت های هند) است. مردم آسام، اوریسه و برخی نقاط بهار/بیهار هم به این زبان سخن می گویند. از نظر تعداد کسانی که به این زبان تکلم می کنند، دومین زبان پس از زبان هندوستانی است. برخی ریشه آن را از پراکریت می دانند که توده مردم از سیصدسال پیش از میلاد مسیح تا سده سیزدهم میلادی به آن سخن می گفتند. این زبان به سه دوره ابتدایی، اسلامی و جدید تقسیم می شود. در دوره اسلامی، زبان فارسی گسترش یافته و در دوره جدید اندک اندک زبان انگلیسی، جای فارسی را گرفته است.

وقتی مسلمانان به سرکردگی محمد بختیار خلجی نخستین شاه مسلمان بنگال (۶۰۱ - ۶۰۲ ق) بر بنگلادش حاکم شدند، برخلاف هندوان که زبان بنگالی را جدی نمی گرفتند، برای ایجاد ارتباط با مردم، این زبان را ارج نهادند، آن را مکتوب کردند و شاعران و نویسندگان را به ترویج آن تشویق نمودند. به راستی شاهان مسلمان بنگاله، پسر زبان و ادبیات بنگالی اند. اکنون حدود ۶۰۰۰ واژه، اصطلاح و ضرب المثل فارسی در زبان بنگالی وجود دارد، یعنی حدود ۴۰٪ این زبان، فارسی است.»^۲

پیشینه ارتباط بنگلادش و زبان فارسی

«روابط ایران و شبه قاره پهناور هند از روزگاری آغاز می شود که این دو قوم باستانی از دشت های پهناور جنوب روسیه به فلات وسیع ایران و اطراف رودخانه سند مهاجرت کردند و دو کشور ایران و هند را تشکیل دادند. پیش از مهاجرت، زبان و فرهنگ مشترکی داشتند و شباهت های صوری و معنوی زبان، باورهای دینی و اساطیر مانند آنچه در اوستا و ودا می بینیم، گواه این مدعاست. در روزگار هخامنشیان، سرزمین سند بخشی از امپراتوری هخامنشیان بود. این تسلط در زمان اشکانیان نیز ادامه داشت و در دوران ساسانیان فزونی یافت. برخی علوم هندی مانند پزشکی و اختر شناسی در ایران رواج یافت و کتاب های فراوانی از سنسکریت به پهلوی ترجمه شد. ورود اسلام به هند، بر گسترش زبان فارسی افزود.

برخی پژوهشگران، سابقه نفوذ زبان فارسی در شبه قاره هند را به روزگار محمد بن قاسم ثقفی (-۹۳ ق) داماد و پسر عم حجاج بن یوسف در عهد خلافت عبدالملک بن مروان اموی و پسرش ولید می رسانند. ایرانیان فاتح، زبان فارسی را نیز با خود بردند. لشکر کشی های هفده گانه



کشور، هیچ گاه دانشجوی خارجی را این قدر تشنه و عاشق زبان و ادبیات فارسی ندیده بودم. گاه در کلاس یک بیت از سعدی، عطار، مولوی، اخوان یا قیصر امین پور می خواندم و دانشجو از فرط شوق، فریاد می زد، اشک می ریخت و زمزمه می کرد. روزی باران شدیدی می آمد انگار دریا دریا آسمان بر زمین می ریخت و من در کلاس، شعر «موسی و شبان مولانا» را می خواندم و بی اغراق باید بگویم که دانشجویان بنگالی مست شده بودند، اشک می ریختند و در پایان، ممیت الرشید، پسر مؤدب و فرهیخته بنگالی فریاد زد «خدایا شکر که من به این دنیا آمدم تا این شعر مولوی را بخوانم و بفهمم.»

آنجا زبان فارسی، زمینه کار و کسب درآمد آنچنانی ندارد، اما عاشقانه به دنبالش می گردند و سنگش را به سینه می زنند. تشنه اند و آب می جویند و باید اعتراف کنیم که ما ساقیان قدرشناس و خوبی نبوده ایم. نکته جالب توجه این است که وقتی دانش آموز بنگالی می خواهد در کنکور استخوانی این کشور شرکت کند، از هزار نمره قبولی در کنکور، دویست نمره در گرو زبان فارسی است، بی آنکه در این زمینه آموزشی دیده باشد.

همان طور که در ایران اگر محقق یا استادی از زبان یا منابع انگلیسی بهره جوید، برای او نوعی مرتبت و شأن علمی قلمداد می شود، در بنگلادش دانستن زبان فارسی و خواندن شعری از حافظ، کلاس درس استاد یا مجلس وعظ و اعظ را ارجی و اوجی دیگر می بخشد. واعظ اگر سخنان خود را با غزلی از سعدی یا حافظ آغاز کند، مستمعان میخکوب می شوند و مجذوب. دکتر محمود بشیری (استاد اعزامی وزارت علوم، تحقیقات و فن آوری به بنگلادش) نقل می کرد که شبی مهمان رئیس دانشگاه داکا بوده و استادان زیادی از رشته های تحصیلی مختلف حضور داشته اند و هر یک، شعری زیبا از حافظ، سعدی، عطار، مولوی و ... خوانده اند و به دانستن و فهمیدن آن افتخار کرده اند.

پایگاه مهم دیگری که برای گسترش زبان فارسی باید مدنظر برنامه ریزان فرهنگی ایران باشد، مدارس دینی بنگلادش است. این مدارس که تعدادشان بسیار زیاد و چشمگیر است، به دو نوع ملی و دولتی تقسیم می شوند. مدارک مدارس دولتی تا حدی ارزش دانشگاهی دارد. در این مدارس، زبان فارسی تدریس نمی شود، اما در مدارس ملی استادان و طلاب با زبان و به ویژه شعر فارسی به خوبی آشنایند و گاه ده ها و صدها بیت دلکش فارسی را از حفظ و با لذت و شور و حال می خوانند. خوشبختانه اخیراً رایزنی فرهنگی ایران، استادان مدارس دینی را دعوت کرده است و اگر بتواند با آنها روابط صمیمانه و مستمری برقرار کند، این پایگاه، بیش از پیش مستحکم و پایدار خواهد شد. اینان بیشتر خواهان و مشتاق ادبیات تعلیمی و عرفانی فارسی اند و در مجالس خود به زیبایی از این نوع گرانقدر ادبی بهره می جویند.

سلطان محمود غزنوی (۳۸۷ - ۴۲۱ ق) نیز به رواج فارسی افزود و این زبان تا سال ۱۲۴۶ ق / ۱۸۳۰ م که به فرمان فرماندار انگلیسی هند لرد میکالی از رسمیت افتاد و زبان انگلیسی جایگزین آن شد، همچنان زبان علمی و فرهنگی و اداری سراسر هند بود و از سند و کشمیر تا دوردست های بنگال به آن می نوشتند و شعر می گفتند.

زبان فارسی را نه مهاجمان و نه مهاجران و نه بازرگانان به هند بردند، بلکه ذوق و روحیه مشترک ایرانیان و مردم شبه قاره هند به این امر منجر شد. با تشکیل دولت های اسلامی در هند، دولتمردان، دانشمندان، شاعران، صوفیان و بازرگانان به هند رفتند. هجوم مغول به ایران باعث فرار بسیاری از متفکران ایرانی به هند شد و شاهان گورکانی هند نیز شیفته و مشوق زبان و ادبیات فارسی بودند.

در یک دوره نهمصد ساله (تا برافتادن گورکانیان در ۱۲۴۷ ق) سی و دو دودمان فارسی زبان بر هند حکومت کرده اند و از این رهگذر، هزاران شاعر فارسی سرا به آفرینش شعر شیرین فارسی پرداخته اند.

زبان فارسی بر بسیاری از زبان های بومی هند تأثیر گذاشت به طوری که ۴۵٪ واژگان زبان اردو، فارسی است. اکنون فارسی در هند، پاکستان و بنگلادش هنوز زنده است و هزاران واژه و اصطلاح فارسی در زبان آنهاست. بخش عظیمی از میراث مکتوب آنها به زبان فارسی است و بزرگان ملی آنها مانند تاگور، میر درد دهلوی، غالب دهلوی، اقبال لاهوری، قاضی نذرا اسلام و بسیاری از دیگر بزرگان یا به زبان فارسی نوشته اند و یا تحت تأثیر آن بوده اند.^۳

بنگلادش امروز و زبان فارسی

در هیچ کدام از دوره های دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی در داخل

نسخه‌های خطی قراوان و بی نظیری در این کشور است که هنوز معرفی نشده و بجاست که متخصصانی از ایران برای بررسی و تهیه فهرست‌های مناسب و در خور به آن کشور اعزام شوند. مانند کار ارزشمندی که در عرصه نسخ خطی پاکستان شده است.

با توجه به زمینه بسیار مناسب و عطش حیرت‌انگیزی که در این کشور نسبت به زبان فارسی دیده می‌شود، اعزام یک استاد به هیچ وجه کافی نیست. دانشگاه‌های داکا و راجشاهی سخت نیازمند استاد ایرانی‌اند. دانشجویان تحصیلات تکمیلی راجشاهی از دیدن ما بسیار مسرور شده بودند و اظهار می‌کردند که سال‌هاست ما زبان فارسی می‌آموزیم و این اولین باری است که یک ایرانی می‌بینیم و زبان فارسی را از او فرا می‌گیریم.

اولین استادی که از ایران برای تدریس زبان و ادبیات فارسی به بنگلادش اعزام شده خانم دکتر مهدخت معین بوده است، سپس آقایان دکتر صراف، دکتر کهدویی، دکتر سیروس شمیسا و دکتر تمیم‌داری. این اواخر نیز آقای دکتر محمود بشیری استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی به مدت دو سال در آنجا تدریس کرده و دوره دانش افزایی در آخرین روزهای کاری ایشان در آن کشور برگزار شد. دانشگاه داکا حدود پانزده سال پیش از دانشگاه‌های ایران، رشته زبان و ادبیات فارسی را تأسیس کرده و هم‌اکنون در سه مقطع کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترا دانشجو می‌پذیرد. استادان این دانشگاه نیاز مبرم به دوره‌های دانش افزایی به ویژه در داخل ایران دارند. در این دوره‌ها، سهم ناچیزی به دانشجویان بنگالی اختصاص یافته و به هیچ وجه کفاف آن همه شوق و عطش آنها را نمی‌دهد. از سوی دیگر در حالی که تا به حال نوزده دوره در هند برگزار شده، در بنگلادش تنها دو دوره شکل گرفته است. عیسی ساهدی استاد بنگلادشی می‌گفت پس از انقلاب، بهار آموزش زبان فارسی پس از یک خزان طولانی آغاز شده، اما لوازم آن چندان مهیا نیست. از نظر لوازم آموزشی از قبیل کتاب، فیلم، سی‌دی‌های آموزشی و حتی فرهنگ لغات دو زبانه سخت در مضیق‌ه‌اند. اگر برنامه‌ای ترتیب داده شود که استاد اعزامی از ایران، علاوه بر تدریس در دانشگاه داکا، با رایزنی فرهنگی ایران نیز ارتباط مداوم پیدا کند و سیل مشتاقان فراگیری زبان و ادبیات فارسی را دریابد و هم برای استادان و هم دانشجویان، دوره‌های پیاپی آموزشی ترتیب بدهد، می‌تواند بسیار مؤثر باشد. آقای دکتر بشیری که تجربه‌های ارزشمندی دارد، معتقد است که حساب شبه قاره از حساب دیگر کشورهای جهان جداست و باید آنجا آموزش زبان فارسی را از دوره ابتدایی شروع کرد. پیشنهاد ایشان مورد توجه و عنایت سفارت ایران واقع شده و در سفر اخیر وزیر آموزش و پرورش ایران به بنگلادش، مسئولان آن کشور اعلام کرده‌اند که در صورت تهیه متون آموزشی از سوی ایران، تمایل دارند که آموزش زبان فارسی را از مقطع ابتدایی آغاز کنند، ایران نباید این فرصت طلایی را از دست بدهد. می‌توان از برخی از کشورهای عربی الگو گرفت. مصر در هر سال، یازده استاد برای گسترش زبان عربی به بنگلادش اعزام می‌کند که نه نفرشان استاد دانشگاه‌ها هستند.

در دانشگاه داکا مؤسسه‌ای است به نام «مؤسسه آموزش زبان‌های خارجی» که بسیاری از زبان‌های زنده دنیا در آن تدریس می‌شود و

بودجه‌های کلانی به این امر اختصاص یافته است، ولی زبان فارسی با آن همه پشتوانه و ریشه تاریخی و اشتیاقی که نسبت به آن هست، به راستی مظلوم واقع شده است. دانشجویان رشته‌های دیگر، هر ساله از بورس کشورهای مربوط برخوردار می‌شوند و به آن کشورها سفر می‌کنند، اما دانشجویان رشته زبان فارسی حسرت دیدار ایران را دارند. نکته دیگر اینکه دانشگاه ملی در سراسر بنگلادش حدود هزار دانشکده دارد که اگر سفارت ایران یارایزنی فرهنگی بتوانند مسئولان آن را متقاعد کنند که درس زبان فارسی در آن دانشکده‌ها اجباری یا حتی اختیاری شود، تحول عظیمی رخ می‌دهد، ضمن اینکه بازار کار مناسبی برای فارغ‌التحصیلان این رشته در آن کشور مهیا می‌شود. دکتر آفتاب احمد رئیس دانشگاه ملی است که لازم است مسئولان ایرانی، ایشان را جذب و نسبت به گسترش زبان فارسی علاقه‌مند کنند، با عنایت به اینکه تمام مدارس نیز زیر نظر دانشگاه ملی است و می‌توانند دانش آموزان را نیز تحت پوشش آموزش زبان فارسی در آورند. برنامه‌ریزی و بودجه‌بندی تمام دانشگاه‌های این کشور در سازمانی به نام University grance commition (U. G. C) صورت می‌گیرد. این سازمان اکنون مشتاق گسترش زبان فارسی است و زمینه بسیار مهیاست و فی‌التأخیر آفات. دانشگاه کوشتیا نیز خواهان تأسیس رشته زبان فارسی است و به قول حافظ:

به رحمت سر زلف تو واثقم ورته

کشش چو نبود از آن سو، چه سود کوشیدن؟

از تمام این اطلاعات - که جسته و گریخته می‌نماید و بسیاری از آنها حاصل صحبت‌های طولانی با آقای دکتر بشیری است - یک حقیقت جدی جلوه‌گر است و آن اینکه در مقطعی تاریخی واقع شده‌ایم که با اندکی درایت، عشق، غیرت و برنامه‌ریزی، می‌توانیم طلیعه‌احیای زبان فارسی در کشور ۱۴۰ میلیون نفری بنگلادش را نظاره کنیم. کشوری که حدود ۹۰۰ سال، زبان رسمی اش، فارسی بوده است.

صد ملک دل به نیم نظر می‌توان خرید

خوبان در این معامله تقصیر می‌کنند

نکته مهم دیگر، این است که در زمان ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی و طی سفری که ایشان به این کشور داشته‌اند، قرار شده است که با بودجه ایران، مرکز تحقیقات زبان و ادبیات فارسی در داخل دانشگاه داکا تأسیس شود و البته از آن زمان تا کنون، با وجود تخصیص بودجه، این کار به جد آغاز نشده است. به نظر متخصصان و کسانی که با محیط دانشگاه داکا آشنا هستند، این کار شدنی نیست و اشکالات عمده‌ای پیش روی آن است. شایسته‌تر این بود که با این بودجه هنگفت، زمینی در بیرون فضای دانشگاه و نزدیک به آن خریداری می‌شد و همیشه ملک ایران محسوب می‌شد. ساختمانی که داخل دانشگاه ساخته شود، ملک دانشگاه است و ایران نمی‌تواند درباره آن تصمیم بگیرد. دیگر اینکه دانشگاه داکا بسیار سیاسی است و گروه‌های سیاسی با آراء و عقاید گوناگونی در آن حضور دارند و برخی گروه‌های مخالف سیاست‌های ایران، در دانشگاه راهپیمایی و با این کار مخالفت کرده‌اند و بی شک آغاز به کار این پروژه ممکن است تبعات سیاسی بیشتری در پی داشته باشد. و سوم اینکه واقعاً بنگلادش فاقد استادان مسلطی است که بتوانند به تحقیقات جدی ادبی بپردازند. ابتدا لازم است سطح آموزش و پژوهش ادبی در آن کشور را ارتقا داد، آن‌گاه



گو برو! گاری های دستفروشان اینجا و آنجا مشغول کسب روزی اند و رکشاهای سرگرم جابه‌جا کردن دانشجویان. کاخ پرشکوه رئیس دانشگاه داکا نیز کنار دانشگاه است.

دومین دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی (رایزنی فرهنگی ایران در داکا)

اولین دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی در سال ۱۳۸۲ با تلاش رایزنی فرهنگی ایران در داکا و با حضور دکتر بشیری در این کشور برگزار شده بود و ما در دومین دوره شرکت داشتیم که حدود ۱۶ استاد و ۲۵ دانشجوی تحصیلات تکمیلی بنگلادش در آن حضور داشتند. در داکا حدود ۱۳۰ دانشجو و در راجشاهی ۷۰ دانشجوی زبان فارسی مشغول به تحصیل اند و تعداد زیادی از آنان خواهان شرکت در این دوره بوده‌اند اما به دلیل کمبود جا و امکانات، زمینه شرکت همه آنها فراهم نبوده است.

علاوه بر داکا و راجشاهی، از شهرهای کوشتیا، کولنا، چیتا گونگ و جهانگیرنگر هم استادان و دانشجویانی در این دوره شرکت کرده بودند. ابتدا با آقای دکتر هاشمی (رایزن محترم فرهنگی) و دکتر بشیری جلسه‌ای ترتیب دادیم و درس‌ها را تنظیم کردیم. آقای دکتر بشیری درس‌های نثر مطبوعاتی، کارگاه سبک‌شناسی نثر، خط تحریری، ادبیات داستانی و نثر نو را به استادان و درس‌های واژه‌شناسی کاربردی، مکالمه و دستور کاربردی را به دانشجویان تحصیلات تکمیلی تدریس می‌کرد، دکتر هاشمی درس دستور زبان فارسی و اینجانب درس‌های کارگاه سبک‌شناسی شعر، نگارش، شعر نو و کارگاه صناعات ادبی را برای استادان و درس‌های نگارش، خواندن متون ساده، خط تحریری و نثر مطبوعاتی را برای دانشجویان تحصیلات تکمیلی به عهده داشتیم. کلاس‌ها به مدت دو هفته در ساعات ۹ تا ۱۱، ۱۱ تا ۱۳ و ۱۳ تا ۱۷ به جز روزهای جمعه تشکیل می‌شد. افتتاحیه دوره روز شنبه ۲۸ شهریور در ساعت ۸:۳۰ صبح بود. مجری برنامه دکتر سیف‌الاسلام خان بود

به فکر تأسیس ساختمان و تجهیز و نگهداری آن بود. خلاصه به نظر می‌سد که وزارت امور خارجه و سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی بهتر است درباره این موضوع، سنجیده‌تر و واقع‌گرایانه‌تر عمل کنند. بنگلادش اکنون از نظر سطح تسلط بر زبان و ادبیات فارسی، با پاکستان و هند قابل قیاس نیست و نیاز به کارهای مقدماتی و بنیادی تری دارد.

دانشگاه بزرگ داکا

دانشگاه داکا قدیم‌ترین دانشگاه شبه قاره است با حدود ۶۰ رشته و قدمتی بیش از هشتاد سال. وسعت این دانشگاه حیرت‌انگیز است. سیستم آموزشی دانشگاه‌های این کشور ترمی نیست، سالی است. دانشجویان در سال اول باید ۳۰۰ امتیاز و در سال‌های دوم، سوم و چهارم باید جمعاً ۱۵۰۰ امتیاز کسب کنند و ۲۰۰ امتیاز تیز به امتحان شفاهی یا مصاحبه سال آخر اختصاص دارد.

دانشگاه‌ها به تمام معنی، استادمحورند، به این شکل که هر استاد چند درس را برای یک سال تحصیلی انتخاب می‌کند و به هر ترتیبی که صلاح بداند تدریس می‌کند. هر استاد، دانشجویان برتر و فعال‌تر خود را برای تحصیل در دوره کارشناسی ارشد انتخاب می‌کند. حقوق استادان چندان زیاد نیست، اما بالاترین سطح حقوق در کشور است. رئیس جمهور و پانزده تن از وزیرانش، استادان دانشگاه داکا هستند و طبق قانون، رئیس‌جمهور اجباراً باید استاد دانشگاه داکا باشد.

به دلیل رطوبت فراوان، ظاهر اکثر ساختمان‌ها نمور و کهنه به نظر می‌رسد. کتابخانه مرکزی دانشگاه بسیار غنی و پربرار است، اما رطوبت ۱۰۰٪ هوا کتاب‌ها را به سرعت فرسوده می‌کند. در بین این ساختمان‌های قدیمی، ساختمان جدید و بسیار زیبایی، خودنمایی می‌کند، یعنی دانشکده علوم که ساخت انگلیسی‌ها و به سبک معماری بریتانیاست با آجرهای سرخ که در دل آن طبیعت سبز و پرگل و درخت، چه جلوه و جلالی دارد.

دانشگاه، شبانه‌روز باز است و «هر که خواهی گو بیا و هر که خواهی

که دکترای زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران گرفته و استادی فعال و جوان در آن کشور است. غالب شرکت کنندگان مرد بودند و فقط دو خانم حضور داشتند. خانم‌ها دکتر کلتوم ابوالبشر و خواهرش شمیم بانو. در آغاز برنامه، مجری از آقایان دکتر هاشمی، پروفیسور صدرالدین (رئیس دانشکده علوم انسانی دانشگاه داکا)، خانم دکتر کلتوم ابوالبشر (استاد دانشگاه داکا)، دکتر بشیری و بنده دعوت کرد که به عنوان هیأت رئیسه جلسه، در مکان ویژه قرار بگیریم. پس از تلاوت قرآن مجید، دکتر هاشمی ضمن سلام و خوش آمدگویی، گزارشی از کارهای انجام شده و برنامه‌های جدید ریزی ارائه کرد. آن‌گاه دکتر صدرالدین به زبان انگلیسی سخنرانی کرد و ضمن خیر مقدم گویی به حاضران، از عشق و علاقه خانوادگی و اجدادی‌اش به زبان فارسی و به ویژه شعر سخن گفت و اشتیاق خود را نسبت به گسترش زبان و ادب فارسی در دانشگاه داکا ابراز داشت. سپس آقای دکتر بشیری سخنرانی کرد و نوبت به من رسید. با این شعر زیبا و ژرف استاد هوشنگ ابتهج سخن خود را آغاز کردم:

باغ‌ها را گرچه دیوار و در است

از هواشان راه با یکدیگر است

شاخ از دیوار سر بر می کشد

میل او بر باغ دیگر می کشد

باد می‌آرد پیام آن بدین

و ه از این پیک و پیام نازنین

شاخه‌ها را از جدایی گر غم است

ریشه‌ها را در دست هم است

آنگاه غزل دل‌انگیز دکتر قیصر امین پور با مطلع ذیل را تقدیم

عاشقان زبان و ادبیات فارسی در بنگلادش کردم:

من از عهد آدم، تو را دوست دارم

از آغاز عالم، تو را دوست دارم

همین حسن مطلع کار خود را کرد و دلپستگی و رابطه شیرین و ژرف عاطفی بین ما برقرار شد و پس از برنامه افتتاحیه، سلام و علیک‌ها و اظهار علاقه‌ها چنان گرم و صمیمی بود که شگفت زده شده بودیم و برق همدلی و محبت و همزبانی در چشم‌های مهربان و گیرای بنگالی‌ها موج می‌زد. در طول برنامه چند تن از استادان و دانشجویان، سخنرانی کردند و گله داشتند که چرا این گونه دوره‌ها در بنگلادش بسیار اندک است و با وجود عشق دیرینی که به ایران و زبان فارسی دارند، چرا در دوره‌های داخل ایران، از آنها کمتر دعوت شده است. اولین کلاس دوره ساعت ۱۰:۳۰ آغاز شد، در حالی که باران سیل آسا و بی‌مانندی آسمان را به زمین دوخته بود و درخت‌های بلند بالای نارگیل و انبه و... را می‌شست و آب همه جا را در آغوش زلال خویش گرفته بود. روزهای دوره یکی پس از دیگری گذشت. حضور بنگالی‌ها بسیار پرشور و مشتاقانه بود. سؤال‌های فراوانی داشتند، درد دل‌های فراوان و درخواست‌های فراوان تر. جوان‌ها می‌گفتند: زبان فارسی برای ما بازار کار ندارد، عشق به این زبان و فرهنگ، ما را به تحصیل در این رشته کشانده، اما شما ایرانی‌ها چنانکه باید و شاید، زمینه را برای ما فراهم نمی‌کنید. خواندن و نوشتن آنها ضعیف است. حجم مشتاقان و مراجعه آنان به حدی است که یک استاد نمی‌تواند پاسخگوی همه باشد. تشنه آشنایی با ادبیات معاصرند. از کتاب خوب و مناسب محرومند و ارتباطی

با مطبوعات روز ایران ندارند. کتاب‌هایی که در اختیار آنان است دشوار و تخصصی و غالباً نامناسب است و نیاز به کتاب‌های ساده و کاربردی دارند. آیا بهتر نیست به جای تأکید بر برخی از کشورهای اروپایی که زمینه چندان مساعدی از نظر زبان فارسی ندارند، شبه قاره را دریابیم و زبان فارسی را دوباره در آنجا احیا کنیم؟

سرانجام دوره ما روز نهم مهرماه به پایان آمد. روز قبل از اختتامیه، امتحان پایان دوره برگزار و رتبه‌های اول تا سوم هر گروه مشخص شده بود. روز اختتامیه، پس از تلاوت قرآن، ممیت الرشید غزل امین پور (من از عهد آدم تو را دوست دارم...) را خواند، آن هم با چه شور و شیدایی و لهجه نمکینی. پس از دکتر هاشمی، آقای بهاءالدین دانشجوی فوق لیسانس زبان فارسی و دکتر رفیق الاسلام رئیس دانشگاه کوشتیا سخنرانی کردند. رفیق الاسلام از عشق خود به زبان فارسی سخن می‌گفت و ابراز علاقه می‌کرد که بتواند این رشته را در دانشگاه کوشتیا تأسیس کند. اختتامیه همراه با روز بزرگداشت مولوی نیز بود. من قدری درباره مولوی سخن گفتم و با سپاس از لطف غریب‌نواز دوستان بنگالی، با آنها خداحافظی کردم. گواهی نامه دوره و جوایز نفرات برتر تقدیم شد. از استادان خانم شمیم بانو، رتبه اول و دکتر سیف‌الاسلام نفر دوم شدند و از دانشجویان، عثمان غنی از راجشاهی نفر اول و ممیت الرشید و کمال حسین رتبه دوم شدند. من هیچ‌گاه نمی‌توانم اشک‌های خواهرانه شمیم بانو را در لحظه خداحافظی از یاد ببرم. تلاش و جدیت آقای دکتر هاشمی (رایزن محترم فرهنگی) و همکاری‌اش در برپایی دوره و فراهم کردن مطالب آموزشی و رفاه و آسایش ما، چیزی نیست که با واژگان بتوان حق آن را ادا کرد.

غلام همت آن نازنینم

که کار خیر، بی‌روی و ریا کرد

برنامه‌های دیگر سفر

به دلیل فشرده‌گی برنامه‌های دوره، فرصت کافی برای گشت و گذار و آشنا شدن با این کشور را نداشتیم. محل اقامت ما در طول این دو هفته، هتل «رازمونی ایشاکا» در خیابان رازمونی بود. من و همسفرم آقای مقتدری دو اتاق جداگانه داشتیم. خدمتکاران هتل بسیار مؤدب و مهربان بودند و ایران را نسبتاً می‌شناختند. غذای بنگالی برای ما چندان مناسب نبود و برخلاف تأکید و اصرار فراوان ما مبنی بر اینکه غذا بی‌لفل باشد، غذاها سرشار از فلفل بود، طوری که شب‌ها به نان و ماستی صوفیانه اکتفا می‌کردیم. روزها نیز خانواده محترم و بزرگوار جناب دکتر هاشمی برایمان ناهار ایرانی ترتیب می‌دادند و به ریزی می‌فرستادند و این را تا روز آخر نمی‌دانستیم و همین جا بر خود واجب می‌دانم که از محبت و بزرگواری و مهمان‌نوازی ایشان و خانواده‌اشان سپاسگزاری کنم. اولین جمعه اقامت‌مان در بنگلادش، به همراه آقای دکتر هاشمی، دکتر بشیری و آقای سلیمی (کارمند محترم ریزی) به همراه خانواده آنها به شهر زیبای «جهانگیرنگر» رفتیم و در داخل دانشگاه بزرگ و زیبا و باصفای این شهر، کنار باتلاق گسترده‌ای که سرسبز و زیبا و آرام و مالا مال از نیلوفرهای سرخ بود، اتراق کردیم و ناهار خوردیم.

نیلوفر کیود نگه کن میان آب

چون تیغ آبدیده و یاقوت آبدار

بیرون شهر داکا، تا چشم کار می‌کرد آب و سبزی بود. کارگاه‌های

آجریزی در دل آب محاصره شده بودند. ساختمان انرژی اتمی و مجلس شورای بنگلادش بسیار زیبا بودند و دور تا دور ساختمان مجلس، خانه‌های سازمانی نمایندگان بود با بنایی زیبا و دل انگیز.

بعد از ظهر جمعه سوار شدیم و به شهر «سوار» رفتیم که حدود ۱۵ دقیقه تا جهانگیرنگر فاصله داشت. به محوطه وسیعی رفتیم که با بسیاری تسامح، شبیه میدان آزادی است با آجر فرش سرخ و رودخانه عظیمی که به آرامی از وسط آن می‌گذشت. بنای نماد بنگلادش با طرح بسیار ساده و سیمانی، از دور خود نمایی می‌کرد. این بنا برای مردم بنگلادش بسیار محترم است. در گوشه این پارک عظیم، فضای سبز مصفایی است که هریک از سران کشورهای دنیا که به این کشور آمده‌اند، درختی به یادگار کاشته‌اند. قذافی، یاسر عرفات، رؤسای جمهور کویت، امارات، هاشمی و دکتر حسن حبیبی و... هر کدام درختی در این بوستان دلکش کاشته‌اند. زیر هر درخت، تابلوی کوچکی است که نشان می‌دهد یادگار کیست. این گفت‌وگوی سبز و بی‌صنای فرهنگ‌ها و تمدن‌هاست که حناقل در عالم طبیعت به منصف ظهور پیوسته و هنوز



ادامه دارد و حقیقتاً هر ورق و شاخه‌اش به زبان سبز می‌گویند:
شاخه‌ها را از جدایی گر غم است

ریشه‌ها را دست در دست هم است
یکی از ویژگی‌های سبکی خیابان‌های بسیار شلوغ و پر ترافیک بنگلادش، صنایع لاینقطع و آزار دهنده بوق ماشین‌هاست. رانندگان شبانه روز بوق می‌زنند و این آلودگی صوتی برای خودشان بسیار عادی است و به شکل هنجاری درآمده است اما به راستی برای مسافران خارجی، سرسام آور است. حتی نیمه‌های شب، کامیون‌هایی را می‌دیدیم که از ابتدا تا انتهای خیابان، بوق می‌زدند و پیش می‌رفتند. رانندگی در آنجا یعنی پا بر پنال گاز و دست بر دکمه بوق و چشم رو به خیابان شلوغ.

پارک‌های داکا، جنگل‌هایی تمام عیارند. با درخت‌های تنومند و پرشکوه که میعادگاه امن هزاران کلاغ است و سمفونی بکریز و کرکننده قارقار آنها که مثل آن را تا آن روز، نه دیده و نه شنیده بودم. در میان درختان رنگ رنگ و گوناگون، درختان نارگیل و موز و انبه، جلال و جلوه دیگری داشتند.

رایزن فرهنگی ایران در بنگلادش

بدیهی است که رایزن فرهنگی هر کشوری باید تحصیل کرده، فرهنگی و خبیره باشد تا بتواند برنامه‌های خود را به نحو شایسته‌ای انجام

دهد. خوشبختانه دکتر هاشمی چنین است. دکترای زبان شناسی از دانشگاه یومیسست منچستر دارد. مردی است رشید، موقر، مهربان، با محاسنی کوتاه و جوگندمی، خوش لباس و مرتب و تسبیحی در دست. ته لهجه مشهدی نیز دارد. عضو هیأت علمی دانشگاه فردوسی مشهد است و در زمان سفر ما، حدود سه ماه از مسئولیت ایشان در بنگلادش می‌گذشت. از لحظه‌ای که در فرودگاه داکا به استقبال ما آمد تا روز آخر، از مصاحبت، دقت، دلسوزی، بزرگواری، بزرگ منشی و مهمان‌نوازی ایشان بسیار بهره‌مند شدیم. پذیرفتن کار در بنگلادش با اوضاع آب و هوایی دشوارش، فناکاری بزرگی است. دکتر هاشمی بسیار پیگیر و عاشق کار است. منتظر کارشناسان و کارمندان نمی‌ماند و حتی گاهی کار آنها را نیز خودش انجام می‌دهد. تایپ می‌کند، پرینت می‌گیرد، برنامه‌ریزی می‌کند و خلاصه متخصص است و کارگشا و اهل مشورت و با سعه صدری که دارد، به خوبی می‌تواند مجموعه رایزنی را بگرداند و برنامه‌های آینده را پیش ببرد. اما بی‌شک ایشان بدون حمایت و پشتیبانی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی و به ویژه مرکز گسترش زبان فارسی نمی‌تواند کاری بکند.

او را نباید فراموش و تنها رها کرد. حضورش فرصت شایسته و نویدبخشی است. پیروز و شادکام باد!

پایان کلام

شبه قاره عظیم و پهناور هند نه تنها پیوندهای عاطفی، علمی و فرهنگی خود را با ایران نبریده است، بلکه هنوز هم دل در گرو زبان و ادبیات دیرینه و گرانسنگ ما دارد.

بنگلادش گوشه‌ای از این شبه قاره است که با سابقه دیربازی که در پیوند با زبان فارسی دارد، زمینه‌های بکر و منحصر به فردی برای گسترش این زبان دارد. هر بذر خجسته‌ای در این مزرعه حاصلخیز بیفشانیم، خوشه‌ها و درختان پربرکت و برومندی به بار خواهد آورد. پس از سال‌ها چنایی و کم مهری، زمان کارهایی کارستان فرارسیده است. به عنوان معلم کوچک زبان و ادبیات فارسی، عنایت ویژه مسئولان گسترش زبان فارسی در سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری و وزارت ارشاد اسلامی را به این امر مهم جلب می‌کنم و به فردای درخشش دوباره زبان فارسی در شبه‌قاره وسیع و رازانگیز، چشم امید دارم و با این بیت زیبا که منیب‌الرحمن در آخرین جلسه کلاس، برای حسن ختام سخن خود با لهجه زیبای بنگالی می‌خواند، سخن خویش را به پایان می‌برم:

زبان یار من ترکی و من ترکی نمی‌دانم

چه خوش بودی اگر بودی زبانش در دهان من!

پانویس‌ها:

* عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت معلم تهران

۱. ر. ک. بنگلادش (مباحث کشورها و سازمان‌های بین‌المللی ۱۶)، تألیف زیبا فرزین‌نیا،

تهران، وزارت امور خارجه، مؤسسه چاپ و انتشارات، چاپ دوم، ۱۳۷۴، صص ۳، ۱۴.

۲. دانشنامه ادب فارسی - ادب فارسی در شبه قاره (هند، پاکستان، بنگلادش)،

۴ ج، بخش یکم، به سرپرستی حسن انوشه، چاپ اول، ۱۳۸۰، صص ۴۸۵.

۳. همان، مقدمه (صص ۱ تا ۳).